هو العلیم

عزت واقعی در بندگی خدا یا برتری بر دیگران؟

از اصلاح نگاه به مردم تا پایبندی به احکام

شرح حدیث عنوان بصری ـ علوّ و عزت ـ جلسه

۱۱۱

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللّعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: **«و لا يطلُبُ ما عِندَ النّاسِ عِزًّا و عُلوًّا»**؛ شخصی که دارای این خصوصیات باشد و این مسائل را که قبلاً صحبت شد و خدمت رفقا و دوستان مطالبی راجع به آن عرض شد مدّ نظر قرار بدهد، طبعاً تفکر او نسبت به واقعیات و حقایق دگرگون خواهد شد و مسائل اعتباری را از مسائل واقعی تمییز خواهد داد.

از خصوصیات این فرد این است که به آنچه در نزد مردم است به‌واسطهٔ عزّت و طلبِ بزرگی و بزرگ‌منشی نگاه نمی‌کند و آن مسائلی که دیگران از نعمات دنیوی الهی یا از نعمات اخروی ـ از این نقطه‌نظر تفاوتی ندارد ـ متنعّم هستند برای

عزّت‌طلبی و بزرگ‌منشی نمی‌خواهد؛ چون نعمات الهی متفاوت است و صحبت ما تابه‌حال نسبت به مسائل دنیوی و نعمت‌های دنیوی الهی بود، هنوز راجع به آن قسمت خدمت دوستان مطلبی عرض نکرده‌ام.

تبیین معنای عزیز و بعضی از مصادیق آن

در جلسهٔ گذشته خدمت رفقا عرض شد که عزّت اختصاص به پروردگار دارد. عزیز به شخصی گفته می‌شود که شخصیت او حریمی به دور او به‌وجود آورده است که او را از سایر افراد متمایز کرده و به‌واسطهٔ این حریم دارای خصوصیت ممتازی شده است که مورد توجه و جاذبهٔ افراد قرار می‌گیرد. حالا آن خصوصیت یا مادی است و یا معنوی، و ممکن است در جهات مختلف باشد.

تفاوت عزّت واقعی با عزّت اعتباری و تخیّلی

یکی به‌واسطهٔ علمش از سایر افراد امتیاز پیدا می‌کند؛ فرض کنید که در اجتماعی است و علم او باعث می‌شود که بین او و سایر افراد حائلی به‌وجود بیاید که دیگران در مادون او قراربگیرند، در نتیجه

این شخص عزیز خواهد شد و مورد توجه قرار خواهد گرفت. حالا فرض کنید اگر در مجموعه‌ای است که همهٔ این مجموعه در یک تراز هستند، دیگر در اینجا عزّت از بین خواهد رفت؛ چون همه در یک سطح هستند. دیگر نیازی نیست تا اینکه به‌واسطهٔ نیاز، آن حائل و حریم بین او و افراد دیگر به‌وجود بیاید، همه مثل همدیگر هستند و تفاوتی با همدیگر ندارند. این عزّت می‌شود یک عزّت اعتباری.

شخص مال دارد و صاحب ثروت است و از این نقطه‌نظر در بین افراد مادی، مورد توجه قرار می‌گیرد و از این نقطه‌نظر برای سایر افراد ایجاد جاذبه می‌کند. و تا وقتی که در بین افرادی است که از نقطه‌نظر امکانات در سطح متوسطی قرار دارند، این خصوصیت و عزّت وجود دارد امّا همین‌که در یک جمع باشد که افرادی که در آنجا هستند، همه به یک میزان از ثروت برخوردار باشند یا حتّی دیگران بر او ترجیح داشته باشند، می‌بینیم که این عزّت از بین رفت. دیگر به چه چیزی می‌خواهد نسبت به آن بر دیگران فخر بفروشد؟! چون دیگران یا به اندازهٔ او و یا بیشتر دارند. پس این مسئله هم یک مسئلهٔ اعتباری

شد و یک مسئلهٔ واقعی نیست. اگر عزّت، عزّت واقعی بود، می‌بایست این عزّت را در همهٔ أمکنه و در همهٔ مجال‌ها و در همهٔ ظروف برای خودش حفظ می‌کرد.

اگر شخصی جمالی دارد و در بین افرادی است که آنها چنین جمالی را ندارند، طبعاً به‌واسطهٔ جمال برای او غرور پیش می‌آید و خود را بر دیگران ممتاز می‌شمارد و به این واسطه بر دیگران فخر می‌فروشد. این مسئله از نقطه‌نظرظاهری و دیدگاه ظاهری جای اعتباریات و جای فخر را دارد. امّا اگر در یک مجلس باشد که افرادی که در آنجا هستند از این نقطه‌نظر هم‌سطح باشند یا بالاتر، دیگر متاع او در این بازار خریداری ندارد و فایده‌ای ندارد.

و همین‌طور اگر شخصی ریاستی داشته باشد و مورد توجه افراد باشد، افراد باید برای قضای حوائج دنیوی خودشان به او مراجعه کنند، طبعاً او را عزّت و اعتلاء می‌گیرد و به این مقامی که دارد فریفته خواهد شد. افلاطون در کتاب مدینهٔ فاضله خود عبارتی دارد، در آنجا می‌گوید: «هر قدرتی غرور

می‌آورد مگر اینکه خدای متعال انسان را حفظ کند.»

افراد به او مراجعه می‌کنند و مورد توجه افراد است، امّا فرض کنید اگر در موقعیتی است که همه در یک سطح آن منصب را دارند، اینجا دیگر معنا ندارد که بخواهد برای آنها فخر بفروشد! برای که می‌خواهد فخر بفروشد؟! یا در مجلسی قرار بگیرد که بالادست او وجود دارد و این به او نیاز دارد، یک‌مرتبه می‌بینید آن فخری که برای دیگران می‌فروخت حالا باید ذلّتِ تقاضا و استمداد از دیگری را بپذیرد. ببینید یک‌مرتبه مسئله صد و هشتاد درجه فرق کرد؛ پس این مسئله اعتباری است.

فرض‌کنید یک مدیر است که نسبت به زیردست‌های خود امر و نهی می‌کند و می‌گوید: «این کار را بکنید»، اما بدون توجه به اینکه اینها بندگان خدا هستند؛ گرچه اینها کارمند هستند امّا بندهٔ خدا هستند و امر و نهی او از باب تکلیف نیست بلکه از باب مدیریت است، یعنی «باید بکنید و اگر نکنید پدرتان را درمی‌آورم!» از این باب است. او که می‌گوید: «پدرت را درمی‌آورم»، اگر در مسئله‌ای قرار بگیرد، بالادست او به او می‌گوید: «من پدر تو

را درمی‌آورم!» و او از همه چیز برمی‌گردد، همهٔ معادله‌ها به‌هم می‌ریزد؛ پس معلوم است که این مسئله اعتباری است و واقعی نیست.

آن کسی که به همه به یک چشم نگاه می‌کند امیرالمؤمنین است؛ همان نظری که به قنبر غلام خود در دوران غیرخلافتش داشت، وقتی که به خلافت رسید هم نظرش همان بود و هیچ تفاوتی نکرد، سرسوزنی فرق نکرد. و به همان دیدگاهی که در دوران غیرخلافت به همسایه‌هایش نگاه می‌کرد، به قوم و خویش‌هایش نگاه می‌کرد، به رفقایش نگاه می‌کرد و به مردم نگاه می‌کرد، به سبزی‌فروش نگاه می‌کرد، به بقّال نگاه می‌کرد، به سایر افراد نگاه می‌کرد، وقتی که به حکومت مسلمین رسید دیدگاهش فرق نکرد و همان بود. فقط به او گفتند که از اینجا بلند شو و اینجا بنشین؛ در دیدگاه تفاوت نکرد، در نفس تفاوت نکرد، او فقط امیرالمؤمنین بود. این عزّت می‌شود عزّت واقعی. آن کسی که مرتبهٔ قبل از خلافت و مرتبهٔ بعد از خلافت برای او سر سوزنی اختلاف به‌وجود نیاورد، او عزیزاست و

آن عزّت، عزّت واقعی دارد.

امّا اگر وقتی که من در اینجا نشسته‌ام با رفقا و دوستان به یک قسم صحبت کنم و اگر وقتی که در جای دیگر بنشینم صحبتم عوض شود، لحن کلامم عوض شود، کیفیت نظرم نسبت به دوستان فرق کند، این می‌شود اعتبار، این می‌شود خلاف، این می‌شود تخیلات، این می‌شود مجاز و این می‌شود توهّم.

اعتباری بودن عزّت در نعمت‌های دنیوی

بنابراین در نعمات دنیوی عزّت‌هایی که برای افراد و آدمیان در شئون دنیوی پیدا می‌شود، همهٔ اینها اعتباری است. در مقام ملاحظهٔ با دیگران و داد و ستد با دیگران و اَقران و امثال خود چنین معادلاتی وجود دارد. و این از نقطه‌نظر روانی خیلی مسئلهٔ مهمّی است و إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد بعداً راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم که یکی از علّت بیماری‌های روانی و حتّی جسمی و عصبی و کیفیت تأثیر این‌گونه افکار بر بدن از نقطه‌نظر فیزیکی برگشتش به همین مسئله است.

تمام مسائل دنیوی در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد و در ارتباط با نظائر و با امثال و با اقران

توجیه پیدا می‌کند. و میزان ارزشی که ما به شئونات و به خصوصیات و اعتبارات دنیوی می‌دهیم در ارتباط با تعامل و دیالوگ با افراد خارجیِ مثل خودمان است؛ یعنی مثل خودمان به افراد نظر می‌کنیم و بعد معیار و سنجش برای آن خصوصیت و ارزش تعیین می‌شود. حالا اگر در یک جا آن سطح ناموازی بود، احساس علوّ و عزّت و حریم برای ما حاصل می‌شود و اگر در آن سطح ناموازی و به نفع مقابل بود، آن عزّت و افتخار در این موقعیت تبدیل به ذلّت در اینجا خواهد شد. آن احساس اعتلایی که در آنجا بود به ذلت تبدیل خواهد شد.

تابه‌حال در آن اتاق بود، همین‌که اتاق عوض می‌شود و به یک اتاق دیگر می‌آید حالت او تغییر پیدا می‌کند. اتاق است، این در را باز می‌کنی و وارد یک درِ دیگر می‌شود، فقط دو متر اختلاف است! حالی که در آنجا فخر و عزّت و استعلاء و بزرگ‌بینی و با یک چشم دیگر نگاه کردن بود، یک‌دفعه تبدیل می‌شود به ذلّت و سر پایین انداختن و ببخشید و معذرت می‌خواهم و بزرگی از خودتان است و لطف

بفرمایید وغلط کردیم و این حرفها. هر دوی اینها اعتباری است، هم آن و هم این غلط است.

سنجیدن حال خود در مواجهۀ با افراد زیردست و بالادست

مؤمن در هر دو جا یکی است، مؤمن در این اتاق و آن اتاق یک دیدگاه را دارد. وقتی با زیردستش صحبت می‌کند به همان حال به او توجه می‌کند. رفقا توجه کنید که خیلی مسئله دقیق است! ما همه می‌گوییم این‌طوری هستیم، ما همه می‌گوییم برایمان فرق نمی‌کند، نه، خودتان را آزمایش کنید و خودتان را در محل کارتان بیازمایید. این مطالبی که من خدمت دوستان عرض می‌کنم را در زندگی و در محیط خارج محک بزنند و ما باید با این مطالب خودمان را چرخش بدهیم و ببینیم واقعاً این‌طور هستیم یا نه؟!

یکسان بودن حال مؤمن در ارتباط با افراد زیردست و بالادست

ما می‌گوییم: بله، همین‌طور است و امام زمان این‌طور فرمودند و امام صادق هم این‌طور به عنوان بصری فرمودند و إن‌شاءالله ما هم از پیروان هستیم،

اما اینها در کتاب هم هست و خودم هم این مطالب را می‌دانستم ولی وقتی که خود را در ارتباط با افرادی که با آنها مرتبط هستم می‌سنجم و حال خودم را با افرادی که به بنده نیاز دارند، و افرادی که من به آنها نیاز دارم می‌بینم، آن موقع معلوم می‌شود که چقدر این فقرهٔ شریفه و مبارکهٔ کلام امام صادق علیه‌السّلام در من اثر گذاشته است و چقدر خودم را با این مسئله منطبق کرده‌ام، نه فقط در جلسهٔ عنوان بصری و نشستن و به این مطالب توجه کردن!

آن ارزشی که در هر دو یکی است آن می شود ارزش واقعی. اگر دیدید در کیفیت نگاهتان، در کیفیت سخن گفتن‌تان، در کیفیت برخوردتان با آن کارمند و با افرادی که در زیردست شما هستند، [همان‌گونه رفتار می‌کنید که با بالادست خود رفتار می‌کنید، این می‌شود ارزش واقعی.

البته منظور از کیفیت برخورد با زیردست] از نقطه‌نظر تکلیفی نیست؛ چون گاهی اوقات ممکن است انسان به کارمند تندی هم بکند و اگر تندی نکند کار انجام نمی‌دهد، سوء استفاده می‌کند. همهٔ

افراد که در یک فرهنگ متعادل قرار ندارند، همهٔ افراد که از یک سطح فکری سالم برخوردار نیستند. نه‌خیر، در مقام تربیت و در مقام تعلیم، یک فرد که مدیر و مسئول است باید قاطعانه عمل‌کند، در این هیچ شکی نیست، و اگر این کار را نکند تمام دستگاه از بین‌می‌رود، تمام برنامه‌ریزی خراب می‌شود؛ ولی صحبت در این است ما در نفس خود چگونه به مسئله می‌نگریم، آیا به‌عنوان یک مدیر می‌نگریم یا به‌عنوان یک بنده مثل سایر بندگان الهی، به چه کیفیت نگاه می‌کنیم؟

آن نگاهی که به یک کارمند، به یک شاگرد و به یک فرد که از نقطه‌نظرشئون در پایین‌ترین شأن یک اداره قرار دارد می‌شود ـ فرض کنید شخصی است که تنظیف می‌کند، حیاط را تنظیف می‌کند، به باغچه‌ها آب می‌دهد، به گل‌ها سر می‌زند ـ، اگر دیدید نظری که به او می‌کنید با آن نظری که به رئیس‌تان که برای پیشبرد کار و امورتان به او نیاز دارید یک نظراست، بدانید که خداوند تاحدودی توفیقش شامل حال ما و شما شده است و دارد می‌شود. ولی اگر وقتی که خواستید سوار ماشین

بشوید، حالا این فرد هم از آن‌طرف احترام کرد و سرتان را برگرداندید و به او توجه نکردید و سوار شدید! نه، این‌طور نمی‌شود، این قسم نمی‌شود.

یا وقتی که در یک جا نشسته‌ایم و هیچ مسئله و خبر و صوتی از ما تهیه نمی‌شود به یک نحو صحبت می‌کنیم، امّا همین‌که بگویند: آقا صدای شما را الآن ضبط می‌کنند، الآن این دوربین هم ما را پخش می‌کند و بعداً هم شاید به خیلی از جاها برسد و بنده خودم را یک‌خرده جمع و جور کنم، انسان در اینجا می‌بینید که مسئله فرق کرد، نحوهٔ صحبت‌کردن فرق کرد، کیفیت حرف زدن فرق کرد!

امام صادق علیه‌السلام می‌خواهد پیروانش مانند خود پرورش یابند

امام صادق علیه‌السّلام می‌خواهد ما را مثل خودش بار بیاورد، در مکتب خودش ما را بار بیاورد، آن راه و روشی که او رفته است و امام صادق شده است، می‌خواهد آن راه و روش را برای شیعیان خودش ترسیم کند و می‌خواهد او را به‌وجود بیاورد، این است مسئله!

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: عزّت را در

عزّت الهی جستجو کن که آن عزّت در هیچ موقعیتی تفاوت نمی‌کند، در برخورد با افراد تفاوتی نمی‌کند، در تغییر مواضع تفاوتی نمی‌کند، هیچ تفاوت نمی‌کند. البتّه همان‌طوری که خدمت رفقا عرض کردم نحوهٔ عملکرد در مسائل مختلف فرق می‌کند؛ انسان باید به استادش احترام بگذارد، انسان باید به ولی‌نعمت خودش احترام بگذارد. مسئلهٔ احترام و ادای تکلیف یک مطلب است و نگرش باطنی نسبت به قضیه و خود را نباختن و آن عزّت الهی را در همهٔ موقعیت‌ها یکسان نگه‌داشتن، آن یک مطلب دیگر است.که إن‌شاءالله اگر فرصت پیدا بکنم عرض می‌کنم که ریشهٔ این مطالب به چه چیزی برمی‌گردد.

خداوند می‌فرماید که باید عزّت را در من جستجو کنید؛ ﴿و هُوَ ٱلعَزِيزُ ٱلحَكِيمُ﴾،[1] ﴿وَ هُوَ ٱلعَزِيزُ ٱلعَلِيمُ﴾[2] چقدر در آیات قرآن نسبت به این قضیه تأکید شده است و خدای متعال دیگر با چه

---

[1] سوره حدید (۵۷) آیه ۱. الله شناسی، ص ۱۱۵:
«و اوست صاحب عزّت و حکمت.»

[2] سوره نمل (۲۷) قسمتی از آیه ۷۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۱:
«و اوست که دارای عزّت و علم است.»

بیانی به ما آن مقام عزّت خودش را بفهماند و با چه تعبیری در گوش‌های بستهٔ ما فرو کند که صاحب اقتدار در دنیا و آخرت فقط من هستم، صاحب‌عزّت و جلال در دنیا و آخرت من هستم. عزّت واقعی را در ارتباط با من پیدا کنید، با توجه به عزّت من در میان افراد معاشرت کنید و روابط خود را بر آن بنا کنید. این همان مراقبه‌ای است که بزرگان می‌گویند.

مراقبه در مسئلهٔ عزت

آن مراقبه‌ای که می‌گویند انسان باید دائماً مراقبه داشته باشد، معنایش این است که ارتباط خودش را با خداوند به‌نحوی کند که روحیات او و نفس او که در طول سالیان متمادیِ به دور از تربیت و فرهنگ اسلامی، به‌جای نزدیک شدن به مقام قرب الهی، مُبتَعد شده است، کم‌کم، کم‌کم سرجای اوّل برگردد، کم‌کم تغییر پیدا کند تا به‌نحوی که دیگر برای او ملکه بشود؛ به او دادند فرق نکند، گرفتند فرق نکند. اگر گفتند: بیا، بیاید، و اگر گفتند: برو، می‌رود و می‌گوید: خداحافظ شما، و فرق نکند. باید برگردد و حرکت کند و در نفس او دگردیسی پیدا بشود و

آن را برگرداند.

اَبَرقدرت درفرهنگ اسلام کیست؟

در دیدگاه اسلام قدرت و عزّت از آن پروردگار است و ما از دیدگاه اسلامی دور شده‌ایم. ما قدرت را در قدرت‌های ظاهری می‌بینیم. از دیدگاه ما آن کشوری که اتم و موشک اتمی بیشتر دارد آن ابرقدرت است. الآن از دیدگاه ما ابرقدرت کیست؟ آمریکا است و هیچ شکی هم در این مسئله نیست. ابرقدرت کیست؟ انگلیس است و خدا لعنتش کند. مرحوم آقا می‌فرمودند: «اگر همه بگویند مرگ بر آمریکا، من می‌گویم مرگ بر انگلیس.» آمریکا را هم انگلیس می‌گرداند. ابرقدرت کیست؟ شوروی است. اینها کسانی هستند که موشک اتمی دارند.

زیرا ما می‌بینیم هر کشوری که اتمش بیشتر است پس او قدرتش بیشتر است، هر کشوری که تانکش بیشتر است او قدرتش بیشتر است، هر کشوری که تفنگش بیشتر است، هر کشوری که تکنولوژی پیشرفته‌تر دارد، آن کشور دارای قدرت بیشتر است. ولی در اسلام ابرقدرت فقط خدای متعال است و بس، ابرقدرت اسلام است و بس، اسلام! اسلام

واقعی نه اسلامی که کشورهای اسلامی خودشان ادّعای چنین اسلامی را می‌کنند و هزار فرسنگ با اسلام تفاوت دارند. نه، اسلام واقعی، آن ابرقدرت است.

و استعمال لفظ ابرقدرت برای کشورهای بیگانه و کفر از دیدگاه فرهنگ اسلامی اشتباه است. ابرقدرت یعنی اسلام، ابرقدرت یعنی ﴿كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ﴾،[1] اَبَر به معنای بالاتر است، از نقطه‌نظر پیشوندی که برای کلمات آورده می‌شود این اصطلاح به‌معنای بالاتراست. ابرمرد یعنی مرد بالاتر، اَبَرده یعنی آن ده بالاتر نسبت به قریهٔ پایین‌تر. این ابرقدرت یعنی آن قدرتی که مافوق ندارد، آیا آمریکا ما فوق ندارد؟ آمریکا کیست؟ انگلیس کیست؟ کشورهای دیگر که هستند؟ اینها کفر هستند، همهٔ اینها کشورهای کفر هستند. اینها به‌جای پرداختن به خدا، به مادّه پرداخته‌اند، مرتّب سلاحشان را زیاد کردند.

---

[1] سوره توبه (۹) قسمتی از آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۰۸:
«و کلمه و ندای کافران را پست نمود (که نتوانستند او را بگیرند و بکشند) و کلمه و ندای خداوند، آن فقط کلمه و ندای بالا است.»

ظهور عزت الهی در واقعهٔ طبس

ما به آنها نصیحت می‌کنیم، به سرانشان هم نصیحت می‌کنیم که بیایید کلام امام صادق را بشنوید. بیایید یک‌خرده فکر کنید ببینید امام صادق هم چه فرموده است. خیلی به این موشک‌ها و وسائل و تجهیزات خودتان نگاه نکنید. مگر در همین جریانی که برای ایران در زمان رؤسای جمهور سابق بعد از انقلاب اسلامی در جریان یزد و طبس اتفاق افتاد، مگر ندیدید؟!

مگر محاسبه نکردند، مگر با جدیدترین وسائلشان، وسائل فضایی، جریان بادها و کیفیت هوا و تغییرات را محاسبه نکردند، دیگر بالاتر از اینکه معنا ندارد. ولی آنها یک اشتباه کردند و آن اینکه این آیهٔ قرآن را فراموش کردند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَآءَتۡكُمۡ جُنُودٞ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا وَجُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا﴾؛[1] یادتان می‌آید در

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۹:
ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آنگاه که لشکرهایی به سوی شما درآمدند، پس بر سر آنان تندبادی و لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید فرستادیم. (محقق)

جریان جنگ بدر وقتی که لشکریان آمدند و نمی‌دانستید که چه‌کار کنید؟ آنها با چه تسلیحاتی در آن جنگ آمدند و خواستند کیان اسلام را ازبین ببرند، پیغمبر را ازبین ببرند. در آن جنگ احزاب با قبائل مشرکین هم‌پیمان شدند که فاتحهٔ اسلام را بخوانند، مگر نیامدند؟! مگر وقتی که عَمرو بن عَبدود آمد کسی از شما در مقابلش ایستاد؟! غیر از امیرالمؤمنین چه کسی ایستاد؟ واقعاً چقدر افراد نامردی بودند و چقدر بی‌انصاف بودند و چقدر بی‌وجدان بودند! در کدام قضیه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام پای خود را نگذاشت، آن‌وقت این‌طوری حقّش را کف دستش دادند! خیلی عجیب است، خیلی این مسائل تاریخ برای ما عبرت‌انگیز است، خیلی عبرت‌انگیزاست!

خدا در اینجا می‌فرماید ماهواره‌های آمریکا جریان حرکت بادهای عادی را می‌توانند ببیند، ولی اشتباهی که آنها کردند و باید متوجه بشوند و از خطای خودشان دست بردارند این است که آن ماهواره، ملائکه تولید کنندهٔ باد را نمی‌تواند نشان بدهد! مگر ما در آیات قرآن نداریم که برای هلاکت

قوم عاد، باد را فرستادیم، آیا این بادها همین بادهای عادی است یا نه؟ ملائکه‌ای که به‌واسطهٔ اتّصال از ملکوت به مُلک، باعث تغییر و تحوّلات فیزیکی در عالم مُلک می‌شوند، آنها طوفان ایجاد می‌کنند و با آن طوفان نه دِیری می‌ماند و نه دیاری می‌ماند. آن ماهواره‌ها آن را هم نشان می‌دهند؟!

جناب آقای کذا و آقای کذا، آیا ماهواره‌ها می‌توانند جبرئیل را نشان بدهند؟! نه، آنها فقط می‌توانند نشان بدهند که فرض کنید یک حرکت باد از مدیترانه آمد و به آنجا می‌آید و یک‌خرده هم برف می‌آید و حالا مقداری از آن هم درست است. امّا دیگر جریان عالم برزخ و مثال را که ماهواره نشان نمی‌دهد. وقتی که هواپیماهای آمریکا در یزد می‌آیند و می‌خواهند صدمه‌ای به دولت و کشور اسلامی وارد کنند و آن طوفان بلند می‌شود، چرا ماهواره‌ها آن طوفان را نشان نداد؟! چرا؟! چون این کار ملائکه بود. شما اشتباه کردید و به‌واسطهٔ همان بادی که آمد، باید برگردید.

ابَرقدرت فقط خداست و بس

می‌گویند وقتی که امام زمان می‌آید چطور با این

اسلحه‌هایی که الآن وجود دارد مقابله می‌کند؟ همین سیلی که آمد و خدا همین الآن کف دستمان گذاشت که «بفرمائید!» از وسط دریا یک سیل می‌آید یا یک زلزله بلند می‌شود و همه را خراب می‌کند. یک زلزله می‌آید و تمام اسلحه‌ها در زمین می‌روند و بعد هم درش بسته می‌شود، بفرما هیچی باقی نماند! دیگر نمی‌خواهد کسی یک تیر هم درکند، هیچ نیاز نیست.

مگر زلزله نیامد؟ همهٔ شما دیدید؛ قشنگ زمین باز می‌شود و می‌گوید هر کسی تشریف دارید بیایید این داخل، بعد صاف دوباره بسته می‌شود؛ حالا مرتّب چاه بکنند که دربیاورند، مگر درمی‌آید؟! تمام شد. آن‌قدر هم ما در زمین به اندازهٔ کافی اعماق داریم که اگر صد برابرِ این هم اسلحه درست کنید همه را باز می‌خورد، و باز هم می‌گوید: ﴿هَلۡ مِن مَّزِيدٖ﴾،[1] باز هم بیاورید. این چیست؟ این می‌شود اَبَرقدرت، اَبَرقدرت کیست؟ این است. پس ما باید

---

[1] سوره ق (۵۰)، آیه ۳۰؛ ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ﴾.
ترجمه: «در روزی که ما به دوزخ می‌گوییم: آیا با این کثرت افرادی را که در تو انداخته‌ایم، پر شدی و سیر گشتی؟ دوزخ در پاسخ گوید: من باز اشتها دارم، آیا زیاده بر این هم هست؟» (محقق)

بیدار شویم و بفهمیم.

جریان عبرت‌آمیز حملهٔ اَبرهه به بیت‌الله الحرام

این مسئله همیشه اتّفاق افتاده است؛ ابرهه وقتی که می‌آید کعبه را خراب کند با پانصد فیل می‌آید و این شوخی نیست! پانصد فیل در مقابل دوتا عربی که دوتا چوب هم در دستشان نبود! شما با دوتا فیل می‌توانستید یک کعبه را خراب کنید، پانصد فیل راه می‌اندازد و به دستور نجاشی می‌آید تا کعبه را به‌طورکلی خراب کند و از بین ببرد. وقتی که وارد می‌شود چه کسی می‌تواند در مقابل او بایستد؟ این شد ابرقدرت!

اما در این ابرقدرتی که الآن هست دو دیدگاه وجود دارد؛ یکی دیدگاه ما اهل دنیا که وقتی به این نگاه می‌کنیم، فرار می‌کنیم و می‌گوییم که دیگر تمام شد، کار خدا هم درآمد و کعبه هم با زمین یکسان شد. و یک دیدگاه هم حضرت عبدالمطّلب علیه‌السّلام است که کاملاً باوقار می‌آید، به ابرهه می‌گویند که شیخ قریش می‌خواهد با شما ملاقات کند. می‌گوید: «داخل بیایید.» همه پیش‌بینی می‌کنند

که می‌خواهد راجع به تخریب صحبت کند. امّا اتفاقاً وقتی که حضرت عبدالمطّلب می‌آید، ابرهه هم ایشان را در کنار خودش می‌نشاند و می‌گوید: «شما چه فرمایشی دارید؟» می‌گوید: «این سربازان شما شترهای من را گرفته‌اند، آمده‌ام که از شما پس بگیرم!» ـ ظاهراً این قضیه را یک وقت خدمت رفقا عرض کرده‌ام ـ. ابرهه یک‌دفعه وا می‌رود.

درسی که حضرت عبدالمطلب به اَبرهه آموخت

البتّه حضرت عبدالمطّلب دنبال شترش نمی‌گشت! و می‌خواست به او درس بدهد و مسخره‌اش کند که چه‌کار می‌کنی؟! به فیلت می‌نازی؟! می‌خواست او را دست بیندازد! گفت: «سربازهایت شترهای من را گرفته‌اند، بگو پس بدهند.» ابرهه گفت: «من از شما غیر از این را توقّع داشتم.» گفت: «اگر می‌آمدید و از من تقاضا می‌کردید که برگردم، من تقاضای شما را می‌پذیرفتم.» حضرت عبدالمطّلب گفت: «به من چه مربوط است که تقاضا کنم؟! من شترهایم را

می‌خواهم شترها را به من بده! وَ لِلبَیتِ رَبٌّ»؛[1] این کعبه خدا دارد خودش می‌داند، چرا من بیایم و در کار خدا فضولی کنم؟!

دو واکنش حضرت عبدالمطلب: بی‌تفاوتی در برابر ابرهه و التجاء به خداوند

و اگر حضرت عبدالمطّلب می‌آمد و این تقاضا را می‌کرد، در اینجا حضرت عبدالمطّلب مشرک بود! آنجا خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد که تقاضا بکنی. از کیسهٔ چه کسی می‌خواهی تقاضا بکنی؟! از کیسهٔ من می‌خواهی بکنی؟! از کیسهٔ من می‌خواهی مایه بگذاری؟! تو دلت برای این کعبه بیشتر از من می‌سوزد؟! تو موقعیت این کعبه را بیشتر از من داری؟! این را می‌گویند موحِّد.

می‌گوید: «من شتر دارم و شترهایم را دزدیده‌اند، شترها را به من بده.» می‌گوید: «شترهایش را به او بدهید.» وقتی که حضرت عبدالمطّلب بیرون می‌آیند، می‌گویند: «چرا به او نگفتی؟!» می‌گوید:

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۴۴۷.

«به من چه مربوط است؟! من رفتم شترهایم را از او بگیرم، کعبه خدا دارد.» ولی درعین‌حال به عبادت می‌رود، بین خود و بین خدا این کار را هم باید انجام بدهد. در میان مردم این‌طور عمل می‌کند و این‌طور تربیت می‌کند ولی در باطنِ خودش می‌رود دعا می‌کند، در کوه می‌رود و سر به سجده می‌گذارد و می‌گوید که خدایا ما قدرت نداریم، خدایا ما اراده نداریم، خدایا ما علم نداریم، خدایا ما توان نداریم، خودت زمین خودت را حفظ کن، خودت خانهٔ خودت را حفظ کن، خودت مأوای خودت را حفظ کن.

بندهٔ موحّد این دو مسئله را در مقام ارتباط خاص با خدای خود و در مقام تربیت و کیفیت ارتباط با افراد، همسان نگه می‌دارد و ازآن‌طرف هم نمی‌گوید که به من چه مربوط است؟! خدا هر چه می‌خواهد بکند! نه، بلکه خدا در اینجا می‌گوید: تو هم باید دعا بکنی، تو هم باید تضرّع بکنی، آن‌وقت من هر چه تصمیم گرفتم خودم می‌دانم، من هر چه نظرم تعلّق گرفت آن‌وقت خودم می‌دانم.

همه می‌گویند که کار کعبه تمام است! همین‌که دستور حمله را می‌دهد یک‌دفعه ﴿جُنُودٌ لَّمۡ تَرَوۡهَا﴾[1] می‌آیند، لشگر ابابیل می‌آید؛ البته اینها را که همه دیدند ولی کدام ماهواره لشگر ابابیل را نشان می‌دهد؟! کدام فکر و قواعد ظاهری نشان می‌دهد که یک حیوان به‌اندازۀ یک گنجشک بیاید و در منقارش سنگ باشد و این سنگ از هر گلوله‌ای کارسازتر باشد، بیاید و هرکدام را قشنگ روی سر آنها بیندازد؟! همین ابابیل که الآن هم در مکه هست؛ پرنده‌ای به‌اندازۀ یک گنجشک، قدری بزرگ‌تر.

متعبد نبودن به معجزات الهی با توجیهاتی

---

[1] سوره توبه (۹) آیه ۲۶: ﴿ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾.
ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته به یاد آورید و فراموش مکنید روزی را که لشکرها به سویتان آمدند، ما، بادی و لشکری که نمی‌دیدید بر شما فرستادیم، و خدا به آنچه شما می‌کنید بینا است» (محقق)
سوره احزاب (۳۳) آیه ۹: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَآءَتۡكُمۡ جُنُودٞ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا وَجُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا﴾.
ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته به یاد آورید و فراموش مکنید روزی را که لشکرها به سویتان آمدند، ما، بادی و لشکری که نمی‌دیدید بر شما فرستادیم، و خدا به آنچه شما می‌کنید بینا است» (محقق)

الآن یک عدّه می‌گویند: مگر این‌طور می‌شود؟! بعضی‌ها که توجیه می‌کنند مثل افرادی که اهل توجیه هستند و می‌گویند: حتماً یک کوه آتشفشان آنجا بوده و ابابیل رفته‌اند و از آنجا سنگ‌های آتشفشان برداشته‌اند! آخر در مکه آتشفشان کجا بود؟! عقل هم خوب چیزی است! کجای مکه آتشفشان بوده است؟! وانگهی، حالا آتشفشان باشد چطور آن سنگ خود ابابیل را نسوزاند؟! اینکه می‌خواهد برود و از آن آتشفشان بردارد، منقارش نمی‌سوزد؟! قلم است دیگر و هرطوری بنویسی می‌نویسد! آتشفشان چیست؟! بگو: معجزهٔ الهی! بگو: قدرت الهی! چرا می‌ترسی؟! از چه می‌ترسی؟! تا چقدر فکرت در مادّیات غوطه خورده است که نمی‌توانی به اندازهٔ یک سرسوزن از محدودهٔ جهالتی که برای خودت درست کرده‌ای قدری جلوتر بیایی! بگو: معجزهٔ الهی.

حضرت موسی در کنار رود نیل می‌آید و رود نیل سفت و سنگ می‌شود و لشکر عبور می‌کنند،

می‌گویند: جزر و مَد نیل بوده است! چطور شد که این جزر و مَد در طول میلیون‌ها سال فقط همان یک لحظه اتّفاق افتاد و چرا الآن نیست؟! چرا الآن رود نیل جزر و مدی ندارد که همه از آن عبور کنند؟! واقعاً این خنده‌دار است! واقعاً مسخره است! نه‌خیر، معجزهٔ الهی آمده است. اصلاً کسانی از همین افراد عادی [از مقربان الهی] می‌توانند این کارها را که کار عادی‌ای است انجام بدهند، اینکه دیگر نیاز به حضرت موسی و یدبیضاء و اینها ندارد!

پس قدرت در دیدگاه اسلام به پروردگار اختصاص دارد، اَبَرقدرت در فرهنگ اسلامی اسلام است و پروردگار است و جنودالله و ملائکه است و اسماء و صفات پروردگار است؛ این ابرقدرت است. عزّت از نقطه‌نظر فرهنگ اسلام اختصاص به پروردگار دارد و او عزیز است و بقیه ذلیل هستند و خوار هستند و به‌حساب نمی‌آیند.

حضرت عبدالمطّلب به اندازهٔ سرسوزنی در ذهن خود نسبت به ابرهه و آن فیل‌ها و آن امکانات، تردید به خود راه نداد. وقتی که یک مسلمان واقعاً تسلیم ارادهٔ پروردگار باشد، غرب که سهل است اگر شرق

و شمال و جنوب هم بخواهند نسبت به انسان و نسبت به اسلام مسئله‌ای داشته باشند، نمی‌توانند چون انسان تسلیم خدا است، نظرش متوجه به خدا و عنایت خدا است و جالب اینجاست که ما اینها را با چشم خود می‌بینیم و باز توجه به مادّیات می‌کنیم، باز نظرمان روی مادّیات است.

لزوم برتری حکومت اسلام بر سایر حکومت‌ها در تمام زمینه‌ها

مملکت اسلام و حکومت اسلام از هر نقطه‌نظر باید نسبت به سایر ممالک ارجح باشد و رجحان داشته باشد؛ هم از نقطهٔ نظر علم، هم از نقطه‌نظر تکنیک، هم از نقطه‌نظر اخلاق، هم از نقطه‌نظر فرهنگ، هم از نقطه‌نظر رفاه و سایر مسائل باید به این نحو باشد. در آیات قرآن هم داریم: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ﴾؛[1] در مقابل دشمنان به إعداد و تجهیز باید بپردازیم. ولی صحبت در این است که به اینها

---

[1] سوره انفال (۸) آیه ۶۰. مطلع انوار، ج ۱۰، ص ۴۵۱:
«و شما ای مؤمنین، برای مبارزه با آنها خود را مجهّز و آماده کنید به آنچه در قدرت و توان خود دارید، از انواع قوّه و از اسبان سواری و دونده.»

توجه کردن، این خلاف است. اعتماد بر این مسئله کردن دور از فرهنگ اسلام است. و وثوق را نسبت به این مطلب ایجاد کردن با مسئلهٔ توحید ناسازگار است.

گاهی عزت خداوند مانع پیروزی و پیشرفت می‌شود

دو مطلب است: انسان برای مسائل ظاهر به‌دنبال چاره می‌گردد ولی باید توجه به چه باشد؟ نیت باید چه باشد؟ امام صادق علیه‌السّلام می‌خواهد نیت را تصحیح کند، حالا مشیت الهی به هر چه می‌خواهد تعلّق بگیرد، بگیرد. شاید خدا نمی‌خواهد فتح و پیروزی با لشکر اسلام باشد، نمی‌خواهد که نمی‌خواهد. شاید خدا نمی‌خواهد الآن و در این برهه، اسلام نسبت به مسائل پیشرفت کند، نمی‌خواهد.

چقدر زمان اتّفاق افتاد تا اینکه پیغمبر اکرم به دنیا آمدند، صدها سال از تاریخ حضرت مسیح گذشته بود تا رسول خدا به دنیا آمدند. چرا خدا آن‌قدر معطّل کرد؟ چرا زودتر پیغمبر نیامد؟ دلش نخواست. پیغمبر در این سال و در این ماه و در این

روز و در این ساعت باید به دنیا بیاید، همین!

حالا خدا در یک جا می‌خواهد اسلام شکست بخورد، بخورد، مگر من ولیّ اسلام هستم؟! مگر من قیّم اسلام هستم؟! من باید وظیفهٔ خودم را انجام بدهم، به تکلیف عمل بکنم و فتح و پیروزی و قدرت و عنایت را فقط از ناحیهٔ خدا بدانم، عملاً باید از ناحیهٔ خدا بدانم. این منطق، منطق اسلام است.

پس در منطق اسلام و مکتب اهل‌بیت، عزّت اختصاص به پروردگار دارد و بقیه ذلیل هستند. ابرقدرت یعنی پروردگار و اطلاق ابرقدرت بر سایر مسائل خلاف فرهنگ اسلام است. در فرهنگ اهل‌بیت باید مسلمان نسبت به مبانی توحید و مبانی اسلام حقیقی و تشیّع حقیقی ثابت باشد و باید بنای زندگی خودش را بر این بگذارد. این مسئله، بنای اسلام است.

خدای متعال بر همین اساس چون خود عزیز است، بندهٔ خود را به‌واسطهٔ عزّت خود، عزیز می‌دارد. در احکام اسلامی ببینید که بیش از همه چیز به حفظ عزّت و مناعت و ارزش نفوس در مؤمنین

تکیه شده است. در روایات و در آیات قرآن، استغناء را روی بندگی پروردگار برده است و می‌گوید که ای بندهٔ من، تو عبد من هستی و عزّت من به تو منتقل خواهد شد. این جنبهٔ تعلّقی که بندگان با پروردگار دارند همان مایه و اصل و ریشهٔ عزّتی است که خدای متعال به‌نحو اطلاق در خود دارد و به‌واسطهٔ این مسئله عزیز هستند.

علّت و فلسفهٔ وجوب حجاب برای زنان

چرا خدای متعال حجاب را برای زنان واجب کرده است؟ چون عزّت زن در سایهٔ حجاب محفوظ بماند. خدای متعال برای زن حریم قرار داده است که دیگران در آن حریم نتوانند به او تجاوزکنند، نتوانند به او دست‌اندازی کنند، نتوانند او را مورد نگاه‌های آلودهٔ خودشان قرار دهند؛ و آن عزّتی را که زن در مقام لطافت خودش و حفظ خودش دارا است و آن نفسی را که خدا به او داده و باید آن نفس را در تحت تربیت صحیح بپروراند، آن عزّت در سایهٔ حجاب محفوظ بماند و از دستبرد افراد دور باشد؛ نه‌اینکه حجاب مسئله‌ای است که می‌خواهد محدود کند، یا خدایی نکرده خدا با بعضی‌ها حسابی دارد و

جانب افراد دیگری را گرفته است، نه، این‌طورنیست.

آن مقداری را که برای حجاب قرار داده است عبارت است از حریمی که به‌واسطهٔ آن حریم، زن خودش را از دستبرد افراد نگه می‌دارد و حفظ می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این حریم باز بشود و شکسته بشود.

در سابق برای شهرها سور و دیوار درست می‌کردند، دیوار قلعه درست می‌کردند، در می‌گذاشتند، نگهبان می‌گذاشتند، اینها برای چه بود؟ برای این بود که افراد خائن، به اهالی این قریه و این شهر تجاوز نکنند، دزدها نیایند. چرا برای منزل در می‌گذارید؟ چه نیازی است؟ اگر ما در مملکتی باشیم که آن‌چنان امنیت در آن مملکت حاکم است که دیگر کسی نظر نکند آیا دیگر نیازی به گذاشتن در است؟!

در زمان ظهور امام زمان همین‌طورخواهد بود؛ فرض کنید که تمام درها در زمان ظهور امام زمان باز است، کسی در را نمی‌بندد، برای چه در بسته باشد؟!

مگر سقف حیاط شما در دارد؟ مگر به سوی آسمان در دارد؟! ما در حیاط به آسمان نگاه می‌کنیم، چرا روی حیاط سقف نمی‌زنیم؟! چون نیاز نداریم، باید خورشید بتابد. دری که شما برای منزل می‌گذارید برای این است که اهالی منزل از دستبرد و تعدّی محفوظ باشند. در را می‌بندید، قفل می‌کنید و تازه چیزهای دیگر هم می‌گذارید، وسایل دیگر هم می‌گذارید، وسایل هشداردهنده هم می‌گذارید.

حالا اگر ما در امنیتی به‌سر ببریم که تخیلِ تجاوز به حریم دیگران و حقوق دیگران در آن مملکت وجود نداشته باشد، دیگر برای چه، کسی درِ حیاط را ببندد؟! برای چه ببندد؟! چه باز باشد و چه بسته باشد فرقی نمی‌کند. سابق که در می‌گذاشتند یعنی حریم قرار می‌دادند، برای شهر حریم قرار می‌دادند.

وجوب حجاب، احترام و منّت خداوند است بر زنان

این حجابی که خدای متعال برای زن وضع کرده است، حریم اوست و خواسته به او احترام بگذارد، خواسته بر سر او منّت بگذارد، خواسته موقعیت او را از بقیه متمایز کند و بگوید: من تو را عزیز داشتم

و نمی‌خواهم نگاه افراد به صورت تو به‌عنوان کالا بیفتد. آیا شما وقتی که یک چیز ارزشمند دارید به همه نشان می‌دهید؟! یا آن را در هفت‌تا صندوق قایم می‌کنید؟! آیا فردا سر کوچه می‌آیید و می‌گویید: من این انگشتر را دارم، شما نگاه کنید چقدر می‌ارزد؟! یا نه، این کار را نمی‌کنید؟!

تأثیر نگاه آلوده مردان بر نفس زن

موقعیت زن و نفس زن کیمیا و گوهری است که این کیمیا و گوهر وقتی محفوظ است که از مَنظر و دیدگاهِ نگاه‌های آلوده که منجر به مفاسد می‌شود محفوظ بماند. یک نگاه آلودهٔ مرد در نفس زن اثر می‌گذارد، وقتی که یک نگاه آلودهٔ مرد به زن می‌افتد، او را تغییر می‌دهد، چه بخواهد و چه نخواهد! لذا می‌پرسند: چرا وقتی که نماز می‌خوانیم حضور قلب نداریم؟! چرا این‌طوری هستیم؟! چرا تشویش داریم؟! به‌خاطر این است که صبح تا شب خودت را به هزارتا مرد نشان دادی، حالا می‌خواهی موقع نماز جبرئیل برای تو یک گوسفند هم بکشد؟! هزارتا نگاه آلوده از صبح تا شب بر چهرهٔ تو افتاده، تمام این

نگاه‌های سهمگین، سمّی بوده که بر نفس تو فرو رفته است!

وجوب حفظ نگاه مردان از زنان و زنان از مردان به استناد آیات قرآن

لذا خدا می‌فرماید: ﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ﴾ ،[1] ﴿وَ قُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَ يَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ﴾؛[2] اوّل به مردها بگو که چشم‌هایشان را ببندند و به زن‌ها هم بگو که آنها هم چشم‌هایشان را ببندند و نگاه نکنند. همان‌طوری که مرد نباید به زن نگاه کند، زن هم نباید به مرد نگاه کند، این اثر می‌گذارد.

وقتی که می‌خواهد با یک مرد صحبت کند سرش را پایین بیندازد، چرا نگاه کند؟! چرا باید حتماً نگاه کند؟! چرا باید حتماً بخندد؟! چرا باید حتماً تبسّم کند؟! چه دلیلی دارد؟! حالا اگر شما نمی‌خواهید

---

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۳۰.
ترجمه: «(ای رسول ما) مردان مؤمن را بگو تا چشمهایشان را (از نگاه ناروا) بپوشند و فروج و اندامشان را محفوظ دارند.» (محقق)
[2] سوره نور (۲۴) آیه ۳۱.
ترجمه: «و زنان مؤمن را بگو تا چشمهایشان را (از نگاه ناروا) بپوشند و فروج و اندامشان را محفوظ دارند.» (محقق)

این‌طور باشید، هر کار که می‌خواهید بکنید! آیهٔ قران که نمی‌گوید: ﴿وَ قُل لِّلۡمُؤۡمِنَتِ ...﴾، زنان چشم‌هایشان را ببندند و فقط به مواضع محرّمهٔ مرد نگاه نکنند! آنکه جای خود دارد؛ آیه می‌گوید: «به چهرهٔ مردان نگاه نکنند، به صورت مرد نگاه نکنند.»

التزام به احکام شرع، سبب رشد و تقرّب به پروردگار

وقتی که ما در یک موقعیت قرارگرفتیم که به‌واسطهٔ آن خلاء و نقصان و مرتبهٔ استعداد که هنوز به فعلیت نرسیده‌ایم، قابلیت برای هر نوع ضرر و زیان و صدمه‌ای را از جوانب خود داریم، باید ملتزم به این احکام بشویم و اگر ملتزم نشدیم مرتّب از کیسه می‌رود.

بعضی‌ها به ما می‌گویند: آقا چرا ما این‌طور هستیم؟! چرا آن‌طورهستیم؟! می‌گویم: صبح که از خانه درآمدی چه‌کار کردی؟ سرت را پایین انداختی؟ می‌گوید: نه آقا، ببخشید. گفتم: خیلی خب! گفتم: وقتی سر کارت رفتی، در ارتباطت با زن‌ها چه‌کار کردی؟ آیا قشنگ و خوب هم صحبت کردی، گفتی و خندیدی؟! گفت: کار است دیگر!

گفتم: بسیار خب! دیگر چه‌کار کردی؟ وقتی که برمی‌گشتی دنبال او نکردی، نگفتی که الآن در چه وضعیتی است؟ آیا می‌شود یا نمی‌شود که مثلاً موقعیت مناسبی برای ما پیش بیاید؟! این کار را نکردی؟ گفت: آقا بله، ببخشید! گفتم: خیلی خب! حالا توقّع داری که تشویش هم نداشته باشی؟! حالا توقّع داری یک نماز با خیال راحت بخوانی؟!

رفقا! ما خیلی به بیراهه می‌رویم، این دستور اسلام نیست! بله اگر بخواهیم همین‌طور باشیم و به همین کیفیت باشیم، بله، همین‌طور هم رفتار کنید. مسائلی که اتفاق افتاد و لابد خیلی‌ها هم شنیدید، اینها هم بالأخره شاید جزء نمک و چاشنی این مطالب باشد! کار ما به جایی برسد که دیگر این‌طرف و آن‌طرف، مجالس آن‌چنانی به‌عنوان فرهنگ و به‌عنوان هنرهای ایرانیان تشکیل بشود! اینها بخواهد در یک مملکت اسلام بیاید و به نمایش گذاشته شود! این هم یک روش است، و دیگر گروهی این و گروهی آن پسندند؛ بالأخره ما اصراری نداریم ولی:

تبیین کلام نورانی حضرت زهرا سلام‌الله علیها درمورد زنان

اگر شخصی می‌خواهد خودش را اصلاح کند امام صادق می‌فرمایند که باید این کار را انجام بدهد و اگر نمی‌خواهی اصلاح کنی پس هر کسی هرچه گفت، گوش بده! اگر می‌خواهی اصلاح کنی باید ببینی حضرت زهرا سلام‌الله علیها چه فرموده است؟ روایت صحیح از حضرت زهرا دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است که فرمود:

«**خَيرُ النِّساءِ أن لا يَرَينَ الرِّجالَ وَ لا يَراهُنَّ الرِّجالُ**؛[2] بهترین زنان آن کسی است که نه مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند.»

این کلام حضرت زهرا است. نعوذ بالله آیا دروغ گفته است، بنده نمی‌دانم! شوخی کرده است، بنده نمی‌دانم! برای آن زمان گفته است، بنده نمی‌دانم! و ماشاءالله الآن همه روشنفکر و منوّرالفکر هستیم و ترقّی کرده‌ایم و در آن موقع مثلاً وزن مغزهای مردم

---

[1] گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۶.

[2] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۷.

شاید یکی دو گرم بیشتر نبوده و الآن می‌گویند که هشتصد گرم یا هزار گرم است! بنده نمی‌دانم!

و یا اینکه در آن موقع فرهنگ اقتضاء می‌کرده است، چراکه آن موقع مردم دارای نفس بوده‌اند، دارای شیطان بوده‌اند، دارای نگاه‌های آلوده بوده‌اند، ولی الحمدلله الآن هر کدام از ما یک جبرائیل امین هستیم! و هر کدام از ما یک سلمان فارسی هستیم! بله، ممکن هم است که این‌طورباشد! مقتضیات زمان در آن موقع آن بوده و این مسائل و این پیشرفت‌ها نبوده است و الآن نیاز است! بله دیگر زن‌ها با همدیگر نه‌تنها بگویند و بخندند بلکه بهترش را انجام بدهند! وقتی که قرار است یک کاری بهتر باشد، چرا انسان بالاتر را نگیرد و به پایین‌تر اکتفا کند! بله؟ ممکن است! از این مطالب هم هست و از این مسائل هم هست!

اما آن مطلبی را که حضرت زهرا سلام‌الله علیها به ما فرموده این است که «بهترین زنان آن کسی است که نه مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند.» پیغمبر این مطلب را در مسجد به مسابقه گذاشته بودند و فرمودند که بروید جواب این سوال را بیاورید که

«بهترین زنان که بود؟» لابد پیغمبر برای ما نفرمودند و فقط برای آن چند نفر و عرب‌های مدینه فرمودند که آنها از تمدّن به دور مانده‌اند و بحمدالله که ما متمدّن هستیم!

«بهترین زنان عالم کیست؟» امیرالمؤمنین در آن موقع جواب ندادند و به منزل آمدند. همهٔ اینها حساب و کتاب است! حضرت زهرا خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد که قضیه و مسئلهٔ امروز چه بود؟ یا اینکه امیرالمؤمنین فرمودند: «امروز رسول خدا چنین مسئله‌ای را در بین اصحاب مطرح کردند.» حضرت زهرا فرمودند: «بهترین زنان آن کسی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند.» نه‌اینکه مرد را عاریاً و برهنه ببیند، بلکه اصلاً مردی را نبیند، یعنی با لباس نبیند، نه‌اینکه در کنار دریا نبیند، نه اینکه در حمّام نبیند؛ این بهترین زنان است.

عمل نکردن به فرمایشات پیامبر، عدم معیّت با حضرت را در پی دارد

امیرالمؤمنین آمدند و دیدند که پیغمبر با اصحاب هستند و هنوز نرفته‌اند. گفتند که یارسول‌الله! من

جوابش را آوردم. عرضه داشتند:

«دختر شما همسر من، خدمت شما عرضه داشت که بهترین زنان آن زنی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند»

حضرت فرمودند: «**فاطمةُ بَضعَةٌ مِنّی**؛[1] فاطمه (است که با من پیوند دارد و) پاره‌ای از تن من است.» پیغمبر این مطلب را که اینجا راجع به حضرت زهرا فرمودند، یعنی آن کسی که به این مسئله عمل می‌کند او با من است، آن کسی که عمل نمی‌کند با من نیست. حالا مرتّب بگوییم که آن موقع آن‌طور بوده، الآن این‌طوراست، الآن اجتماع این را اقتضاء می‌کند! یا اینکه نمی‌دانم زن‌ها بیایند چه‌کار کنند، بالا بروند پایین بیایند، بخوانند! آنچه ما از ائمه علیهم‌السلام شنیدیم این است، این مسئله است.

استدلال به خطبهٔ حضرت زینب برای تجویز حضور زنان، بی‌انصافی و تحریف مکتب است

حضرت زینب هم در میان کوفه آمد و خطبه خواند،[2] چرا خواند؟ حضرت زینب شصت سالش بود! چند دفعه آمدند و در میان مردم خطبه خواند؟

---

[1] .احقاق الحق، ج ۲۵، ص ۳۵۰.

[2] الإحتجاج، ج ۲، ص ۱۱۳.

ما کدام جلسه‌ای را سراغ داریم که حضرت زینب برای مردها درس می‌گفته و احکام بیان می‌کرده است؟! آیا حضرت زینب با کیفیتی که در کوفه بود با همان کیفیت از مدینه بیرون آمد؟! چقدر ما باید بی‌انصاف باشیم!

وقتی که حضرت زینب می‌خواست از مدینه به اتّفاق سیدالشّهداء و اهل بیت به‌سمت مکه حرکت کند، جوانان بنی‌هاشم که با حضرت، مَحرم بودند آمدند و دور آن کجاوه حلقه زدند که مردها حضرت زینب را نبینند که سوار کجاوه می‌شود، آن وقت این حضرت زینب در مجلس یزید حتی چادر به سرش نبود، ببینید کار به کجا رسید! حتّی چادر را از سر حضرت برداشتند، این وضعیت بوده است! آن وقت ما این موقعیت را باید مقایسه کنیم و بگوییم که آنها هم این‌طور کردند، این بی‌انصافی نیست؟! تحریف است، تحریف تاریخ است، این تحریف مکتب است! واقعیت را بگوییم، هر که خواست بپذیرد و هر که خواست نپذیرد.

عدم تحریف دین به بهانهٔ موجّه جلوه

دادن آن در نظر افراد

بنده در مجلس دیروز خدمت مخدّرات هم عرض کردم؛ گفتم که وظیفهٔ یک مبلّغ این است که باید احکام را آن‌طور که هست، بگوید. می‌گویند که ما مسئله را طوری مطرح کنیم که اسلام در نظر خارجی‌ها، در نظر غربی‌ها مُوَجّه جلوه بدهد! هزار سال می‌خواهیم کسی مسلمان نشود! مگر من قیّم اسلام هستم؟! قیّم اسلام یکی دیگر است، آن امام زمان است و بس، او فقط قیّم است.

بنده و امثال بنده واسطه‌هایی هستیم مانند هزارها واسطه، و یک مسئله هم این است که باید به‌طور امانت آنچه که مورد نظر حضرت است را بگوییم، حال شخص می‌خواهد قبول کند و می‌خواهد نکند، هزار سال می‌خواهم نکند! الآن چهار میلیارد جمعیت این دنیاست و همه کافر هستند، حال پنج میلیارد بشوند، چرا امام زمان نمی‌رود آنها را مسلمان کند؟! چرا؟! ما از مکتب و از مرام دست برداریم به‌خاطر اینکه اسلام را در نظر دیگران موجّه جلوه بدهیم؟! هزارسال نیایند مسلمان بشوند به جهنّم! نیایند بشوند!

ما باید آن واقعیت را بدون تحریف و بدون جلب منافع خود، برای مردم بیان کنیم، این تکلیف ماست. قیچی نکینم، کم و زیاد نکنیم، به‌خاطر جلب توجه جوانان و بقیه، مرتّب از آن مبانی نزنیم، واقعیت را آن‌طور که امام فرموده است بیان کنیم؛ البته آن‌طور که نمی‌توانیم ولی خودمان را نزدیک کنیم و الاّ ما چه وقت می‌توانیم حکمی را که امام صادق فرموده است بیان کنیم؛ آنکه هیهات! ابدا! ولی خودمان را نزدیک کنیم، نیتمان را خالص کنیم، صادق باشیم، امام زمان هم کمک می‌کند، او هم تأیید می‌کند. اصل قضیه را در ارتباط خودمان با امام درست کنیم، و دیگر سر امام را کلاه نگذاریم!

لزوم تبعیت امّت از رسول خدا در اجرای مهرالسنة

یک مطلب را همین دیروز در جلسهٔ مخدّرات عرض کردم ـ رفقا جلسات را گوش می‌دهند ـ گفتم: از جمله مسائلی که ما خودمان را گول می‌زنیم و چندی پیش هم این قضیه اتّفاق افتاد این است که ما می‌خواهیم مهر دختران خودمان را سیصد سکه کنیم، آن‌وقت از امام زمان مایه می‌گذاریم و

می‌گوییم: به عدد اصحاب امام زمان سیصد و سیزده سکه! سیصد و سیزده نفر اصحاب امام زمان بالاتر هستند یا چهارده معصوم بالاترند؟! کدام بالاترند؟! سیصد و سیزده‌تا بالاترند یا پنج تن بالاترند؟! چرا نمی گویید: پنج‌تا سکه به‌خاطر پنج تن؟! سر امام زمان را کلاه می‌گذاری؟! این است؟! بیا بگو ما سیصدتا می‌خواهیم یا بیا بگو ما پانصدتا می‌خواهیم، بگو پانصدتا! چرا از امام مایه می‌گذاریم؟! چرا با امام زمان شوخی می‌کنیم؟! بگو من می‌خواهم مهر دخترم هزارتا باشد و اسلام هم منع نکرده است و خودت می‌دانی.

تعیین مقدار مهرالسنة حضرت زهرا سلام الله علیها

پیغمبر فرمودند: «کسی که می‌خواهد از من تبعیت کند باید مهر دخترش را مهرالسّنة کند.»[1] مهرالسّنة یعنی پانصد درهم شرعی که مطابق با همان زرهی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فروخت. حضرت فرمودند: «یا علی! چه داری؟» گفت: «یک

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۳۷۶.

زره و یک شمشیر دارم.» فرمودند: «شمشیرت را که لازم داری و زره هم که نیاز نداری.» تو که پشت نمی‌کنی مثل بقیه ـ آن خلفای راشدین أعلَی اللهُ مَقامَهم!! ـ که در جنگ اُحد سه روز در رفتند و در آن کوه‌های پشت مدینه رفتند و بعد از سه روز آمدند![1] نه، امیرالمؤمنین همیشه به یک طرف می‌رفت، فقط به یک سمت می‌رفت، هیچ وقت پشت نکرد. گفتند: «زرهت را بفروش» و حضرت زرهش را فروخت و پانصد درهم شد و این پانصد، سنّت شد.[2]

کلک هم نباید بزنیم، توجیه هم نباید بکنیم، سر پیغمبر هم نباید کلاه بگذاریم. می‌گویند: آن موقع پانصد درهم، یک خانه می‌دادند و یک قشلاق می‌دادند. کجا آن موقع خانه می دادند؟! این حرف‌ها چیست؟! این دروغ‌ها چیست؟! پانصد درهم قیمت یک زره بود، مگر الآن قیمت زره چقدر است؟ دویست، سیصد هزار تومان است و بالاتر که نیست.

---

[1] تاریخ الطّبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸. برای تفصیل این مطلب، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹ ـ ۸۳.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۳۷۶؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۳.

آن موقع که زره قیمت نداشت، یک چیز آهنی بود که به هم بافته بودند، مگر چقدر است؟ پنجاه میلیون که نیست، پانصدتا درهم یعنی پانصدتا نقره.

امیرالمؤمنین با آن پانصد درهم چه‌کار کرد؟ پیغمبر به سلمان و ابابکر فرمودند: «بروید از بازار برای حضرت زهرا جهاز بگیرید.» آنها رفتند و یک دانه تشک و یک لحاف گرفتند، چند تا کاسه گرفتند و اینها پانصد درهم شد.[1] حالا آیا با آن مقدار ییلاق و قشلاق می‌دادند؟! جهیزیهٔ حضرت زهرا که در همهٔ کتب نوشته شده که چه بوده است؛ یک پارچه از پشم بوده، یک زیرانداز بوده، یک تشک بوده، چندتا کاسهٔ گلی بوده و یک دَسداسی که با آن گندم را آرد می‌کردند، همین والسّلام، این شد پانصد درهم.

ای افرادی که توجیه می‌کنید و تحریف می‌کنید و سنّت را برمی‌گردانید، دلیلش چیست؟ چرا به مردم دروغ می‌گویید؟! بگویید که نمی‌خواهیم! می‌خواهیم مهر دختر خودمان سه هزار سکه باشد،

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۰ و ۴۱.

دیگر چرا به امام دروغ می‌بندید؟! چرا با اهل‌بیت شوخی می‌کنید؟! اما بدانید که غیرت خدا اینجا کارساز است و اینجا کار دست می‌دهد!

مذمت بهانه‌تراشی افراد برای فرار از سنت پیامبر

پیغمبر فرمودند: «هر کس که می‌خواهد از من تبعیت کند باید مهر دخترش را مهرالسّنة قرار بدهد» والسّلام. هرکه می‌خواهد گوش بدهد، هرکه می‌خواهد ندهد. جبرائیل از جانب پروردگار به من گفت که این مطلب را به امّتت بگو که در مهر دخترانشان از تو تبعیت کنند.

آیا پیغمبر نمی‌توانست بگوید که این مسئله مربوط به این زمان است امّا هزار و چهارصد سال دیگر، دختر مشکلات دارد، زندگی می‌خواهد، آپارتمان می‌خواهد، مرد با او به‌هم می‌زند، باید پشتوانه داشته باشد، باید پشتش گرم باشد؟! پیغمبر این حرف‌ها را بلد نبود؟! یادش رفته بود؟! یا اینکه نه، ما جزء امّت پیغمبر نیستیم و فقط آنهایی که آن زمان بودند جزء امّت پیغمبر بودند و مهرالسّنة برای آنها بود؟! نه آقاجان! اگر می‌خواهی جزء امّت

پیغمبر باشی باید به آنچه که گفته‌اند گوش بدهی والسّلام؛ نه توجیه کن، نه تأویل کن. مردش نیستی، بگو نیستیم، سر پیغمبر را کلاه نگذار. بگو مردش نیستیم، بگو مصلحت این‌طور اقتضاء می‌کند، بگو شخص قبول نمی‌کند، بگو مسائلی هست، بگو مشکلاتی هست، این اشکال ندارد.

طبق آیه قرآن مهریه حدّ و مرزی ندارد، اما سنت پیامبر مهرالسنة است

در آیهٔ قرآن داریم که اگر یک پوست گاو هم پر از جواهر کردید، باید موقع طلاق به زن بپردازید.[1] مهر حدّ و مرزی ندارد، ممکن است که شخصی بگوید نه، من می‌خواهم ده هزارسکه بکنم چه اشکال دارد؟! می‌خواهم صد هزارتا سکه بکنم، چه

---

[1] سوره نساء (۴) آیه ۲۰: ﴿وَ إِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَ ءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَ إِثۡمٗا مُّبِينٗا﴾. امام‌شناسی، ج ۱۱، ص ۲۲۷: «و اگر بخواهید شما زوجه‌ای را به جای زوجه دیگر بگیرید؛ و به یکی از آنها به عنوان مهریه، مال فراوان داده باشید؛ نباید از آن مال چیزی برای خود بگیرید، گر چه مختصر باشد! آیا شما این مال را می‌گیرید درحالی‌که بُطلان و خلاف واقع بودن و کذب این أخذ به حدّی است که انسان را حیرت‌زده می‌کند؛ و به بهت می‌کشاند، و گناه آشکار و روشنی است؟! و چگونه شما از این مال می‌گیرید، درحالی‌که بعضی از شما به بعضی دگر رسیده‌اید، و با تماسّ خارجی متّصل شده و نفوستان بهم پیوسته و متّحد شده است؟ و آن زنان از شما، به قرارداد عقد خود برای این مهریه، تعهّد و میثاق استواری را گرفته‌اند.»

اشکال دارد؟! مرز ندارد. من می‌خواهم تمام اموالم را مهر زن بکنم، بکن. مال خودش است، می‌خواهد در جوی بریزد یا می‌خواهد به زنش بدهد، چه اشکال دارد؟! ولی نه‌اینکه بیاییم سر امام زمان کلاه بگذاریم و بگوییم به‌اندازهٔ اصحاب امام زمان که سیصد و سیزده‌تا هستند، نه، بگو: سیصدتا، و از امام زمان مایه نگذاریم! سر امام زمان کلاه نمی‌رود، متوجه است!

تأثیرات خودداری از برخورد با نامحرم در نفس زن

حالا این عزّتی که خداوند برای زن قرار داده است، این عزّت در سایهٔ حجاب محفوظ است. لذا خدا می‌فرماید که اگر می‌خواهی محفوظ بمانی، اگر می‌خواهی در آن راهی که من به پیغمبرم گفته‌ام، به امام صادقم گفته‌ام، آن راه را می‌خواهی بروی، اگر می‌خواهی به همان مقصدی برسی که من برای آن مقصد، تو را خلق کرده‌ام و برای آن مقصد در این دنیا آورده‌ام، باید حجاب داشته باشی.

نه‌اینکه مانند گوسفند بخوری و بعد شصت سال هم همان باشی! گوسفند را بعد از دو سال در مسلخ

می‌برند و تو را هم بعد از شصت سال زیر خاک می‌کنند، هردو یک جا می‌روید!

باید خودت را از دید نامحرم نگه داری. یک مدّت نگه‌دار، آن وقت می‌فهمی در نفست چه دارد می‌گذرد؛ آن وقت می‌فهمی حالت با یک ماه پیش فرق کرده است؛ آن احساسی که در دلت هست، با احساس یک ماه پیش فرق می‌کند، یک خرده خودت را جمع کردی، یک خرده متوجه شدی، برای خودت یک احساس داری اما آن موقع پخش بودی؛ آن موقع حالتی داشتی که اگر صبح تا شب به ده تا مرد نگاه نمی‌کردی شب ناراحت بودی! ولی الآن نه، الآن دیگر نمی‌خواهی نگاه کنی و الآن دیگر از نگاه کردن به مرد تنفّر داری. آیا عقلت به‌هم خورده است؟! نه، بلکه عقلت سر جای خود است و تازه دارد رشد می‌کند و تازه داری می‌فهمی.

انحصار حق در کلام ائمّه و اولیای الهی

این مطالبی را که من خدمت رفقا عرض می‌کنم مطالبی است که تجربه‌اش را پس داده است، نه‌اینکه بنده از روی هوا حرف بزنم و همین‌طور تئوری بیان کنم، نه آقاجان! رفقای ما، دوستان ما، افرادی که با

ما ارتباط دارند و آنهایی که همه جا رفتند و همهٔ دنیا را گشتند، تازه برگشته‌اند و گفته‌اند که اینجا درست است؛ راه ما اشتباه بود و مسیر ما مسیر خلاف بود! حق همانی است که مرحوم آقا در کتابِ ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ﴾[1] فرمودند. حق همانی است که ایشان در کتاب‌هایشان راجع به قضیهٔ خِدارت و حفظ زن فرمودند، مسئله اینجا است. و الاّ اگر انسان به همین کیفیت بیاید و بگوید و بخندد، بله [می‌شود انسان روشنفکر و امروزی و] ما هم می‌شویم مرتجع! و ما هم می‌شویم برای عصر حجر و ما هم می‌شویم برای افکار آن موقع و بفرمایید. الآن این همه هستند که دارند می‌روند به اروپا، هزارها نفر به همین کیفیت می‌آیند و از آن‌طرف هم می‌روند.

نحوهٔ صحیح تعامل و همراهی با افراد مخالف

این مطالبی که خدمت رفقا عرض می‌شود را که نمی‌شود یک بُعدی به آن نگاه کرد، تمام ابعادش

---

[1] سوره نساء (۴) آیه ۳۴. رسالهٔ بدیعه، ص ۳۹:
«مردان بر زنان بواسطه برتری‌ای که خداوند یکی را بر دیگری داده است قیمومیت دارند.»

بررسی شده و ما با تمام افراد حشر و نشر داشته‌ایم و با همه سر و کلّه زده‌ایم. اتفاقاً رفقای ما بنده را می‌شناسند که بنده نسبت به مسائل اخلاقی خیلی باز هستم، خیلی! بنده نسبت به برخورد با عقائد مختلف خیلی باز هستم. بعضی از دوستان ما که بعضی از مشکلاتی را مطرح می‌کردند ـ خدا حفظشان کند و اینجا نیستند ـ می‌گفتند:

اگر ما این مطالب را به غیر از تو می‌گفتیم، تا حالا هفت‌تا کفن هم ردّ کرده بودیم؛ ولی شما می‌گویی، می‌خندی، صحبت می‌کنید و انگار نه انگار که ما چنین مطالب کفرآمیزی به تو می‌گوییم.

بالأخره اشکال است دیگر و انسان باید اشکال را گوش بدهد؛ انسان باید با دیدهٔ باز تلقّی کند و من از دوران کودکی همین‌طور بوده‌ام. نسبت به برخورد با عقائد مختلف و برخورد با مسائل مختلف خیلی باز بودم، خیلی با گشاده‌رویی و سعهٔ صدر برخورد می‌کردم و بعد کم‌کم شروع می‌کردیم کلنجار می‌رفتیم، صحبت می‌کردیم، می‌گفتیم تااینکه خود او از ما دوآتیشه‌تر می‌شد!

دعوت به کنار گذاشتن اختلافات با ادیان مختلف و اتحاد بر سر کلمهٔ الله

ما با همه بودیم، باهمهٔ اقسام؛ با مسیحی بودیم، با یهودی بودیم، با مسلمان بودیم، با شیعه با سنّی و

با اقسام مختلف بودیم و آنچه که به‌دست آوردیم این آیهٔ شریفه است: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾[1]؛ ای اهل کتاب! همه بیایید، همه با هم جمع بشویم، همه با هم اینجا بیایید، آمریکایی‌اش بیاید اینجا، انگلیسی‌اش بیاید اینجا، فرانسه‌اش بیاید اینجا، شوروی‌اش بیاید اینجا، چینی‌اش بیاید، همه با هم سر یک سفره بیایید، اختلافات را کنار بگذاریم، فقط خدا را که همه قبول داریم، همان را بگیریم؛ ﴿أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ فقط بگوییم: خدا، هرچه خدا گفته است.

اگر حضرت مسیح گفته، ما قبول داریم، اگر حضرت موسی گفته قبول داریم؛ چون خدا گفته است. عناد را کنار بگذاریم، غرض‌ورزی را کنار

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۶:
«(ای پیغمبر) بگو: ای صاحبان کتاب (ملّت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند) بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته‌ایم) گرد آییم، و آن را میزان و معیار کار خود اتّخاذ کنیم؛ و آن گفتار و کلمه این است که غیر از خدا را پرستش نکنیم؛ و هیچ چیزی را انباز و شریک برای او قرار ندهیم.»

بگذاریم، شخصیت را کنار بگذاریم. رئیس جمهورش بیاید، رئیس جمهور آمریکایش بیاید، سر این سفره بیاید، این سفره را کسی برای کسی نبسته است، وزیرش می‌خواهد بیاید، وکیلش می‌خواهد بیاید، همه بیایند، همه بیایند. مگر پیغمبر برای رؤسای جمهور و قیصر نامه نمی‌نوشتند؟! مگر برای خسرو پرویز نامه ننوشتند و او هم نامهٔ پیغمبر را پاره کرد و زیر لگد گذاشت، این یعنی چه؟ یعنی توی خسرو پرویز هم بر سر سفرهٔ ما جا داری.

خدا به حضرت موسی وحی می‌کند که پیش فرعون برو و نصیحتش کن؛ ﴿لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ﴾[1] شاید متوجه بشود. فرعون که ربات نیست، سنگ که نیست، ستون که نیست، بالأخره بشر است و نفس دارد؛ برو با او حرف بزن، اگر نپذیرفت یک مطلب دیگر است. او را هم سر این سفره دعوت کن، او را هم بگو که بیاید.

مرحوم علامه طهرانی: ما باید همهٔ دنیا را دعوت به اسلام کنیم، چه بپذیرند چه

---

[1] سوره طه (۲۰) آیه ۴۴. امام شناسی، ج ۱۶ ـ ۱۷، ص ۵۱۱:
«به امید آنکه فرعون متذکّر گردد یا بترسد.»

نپذیرند

الآن هم همین‌طور است؛ همه بیایند. غرض را کنار بگذاریم، مرض را کنار بگذاریم، عناد را کنار بگذاریم، عزّت اعتباری را کنار بگذاریم، عزّت امام صادق را بگیریم، این مسئله است. آن را کنار بگذاریم می‌بینیم که همه سر یک سفره نشسته‌ایم و بگوییم که هرچه خدا گفته است. الآن اگر خدا بگوید که بروید از حضرت عیسی تبعیت کنید، می‌گوییم: به چشم. اگر الآن خدا به ما بگوید که بروید یهودی بشوید، آیا می‌شویم یا نمی‌شویم؟! آن‌قدر ما باز هستیم، آن‌قدر مسلمان باز است، آن‌قدر پیرو امیرالمؤمنین علیه‌السلام باز است که راحت می‌پذیرد.

مگر امیرالمؤمنین وقتی که همین یهود می‌آمد نمی‌گفت: «**یا أخا الیَهود**»[1]؛ ای برادر یهودی»، امیرالمؤمنین می‌گفت: «برادر یهودی»! باز بود، وسیع بود و همه را می‌پذیرفت، این‌جور صحبت می‌کرد. بعد او هم می‌گفت: «أشهدُ أن لا إله إلّا الله

---

[1] الخصال، ج ۲، ص ۳۶۵.

و أشهدُ أنَّ محمدًا رسولُ الله و أشهدُ أنَّك خليفةُ رسولِ الله.» امیرالمؤمنین باید آنجا این‌طور برخورد می‌کرد و بعد وقتی که به آخر می‌رسید، آن شخص می‌گفت: «شهادت می‌دهم که تو خلیفه‌ای»، نه‌اینکه بگوید: این را بزنید، گم شود! اصلاً از مسجد بیرونش کنید و طردش کنید و در گوشش بزنید، سیلی بزنید و چکُش و چماق بر سرش بکوبید! نه، این‌طور نبود. می‌فرماید: «**یا أخا الیَهود**؛ ای برادر یهود بیا.» کار شما چیست آقا؟ حرف شما چیست؟ او هم می‌گوید که حرف ما این است.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در همان زمانی که با مرحوم آقای خمینی ـ رحمة الله علیه ـ در سنهٔ چهل و دو ارتباط داشتند، مطلبی که مرحوم آقا با ایشان می‌گفتند این بود که ما باید همهٔ دنیا را دعوت به اسلام کنیم، همهٔ دنیا را باید بر سر یک سفره جمع کنیم. عبارت ایشان این بود:

> آن فطرت وآن وجدانی که در من و شما هست همان هم در رئیس جمهور امریکا هست، همان هم در فلان زن در انگلیس هست، همان هم در فلان شخص در آنجا هست، همه دارند. ما آنچه را که خدا گفته عرضه بداریم هر که خواست بپذیرد هر که نخواست نپذیرد.

همان‌طورکه رسول خدا نامه دادند، پیغام دادند؛ به قیصر نامه دادند، به سلطان مصر (قِبط) پیغام دادند، به کسری پیغام دادند و بعضی‌ها پذیرفتند.

نجاشی مسلمان شد و وقتی که در حبشه (اتیوپی فعلی) فوت کرد، پیغمبر در مدینه بر جنازۀ او نماز خواندند؛ یعنی در مدینه ایستادند و او در حبشه فوت کرده بود، از آنجا به جنازۀ او نماز خواندند. فرمودند: «یک مسلمانِ ما از دنیا رفت.»[1] ولی کس دیگری هم مثل خسروپرویز نامه را پاره کرد و جلوی پایش به زمین ریخت. همه را دعوت کرد و آغوش خود را برای همه باز کرد. فرمود که همه در اینجا بیایید، آن فطرت و وجدانی که ما داریم همه دارند. ما اسلام را درست عرضه کنیم، باقی مسئله به ما ارتباطی ندارد.

دیگر وقت طبعاً گذشته است و ما هم ظاهراً از آن برنامه و روشی که داشتیم قدری بیشتر صحبت کردیم. إن‌شاءالله امیدواریم که تتمّۀ مطلب راجع به این قضیه در فرصت دیگری خدمت رفقا و دوستان عرض بشود. البته مطلب دامنه‌دار است و مطالب دیگری هم در این زمینه هست.

امیدواریم خدای متعال ما را نسبت به فهم دین و

---

[1] عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۹، با قدری اختلاف.

نسبت به عمل به آنچه که مورد عنایت و رضای اوست موّفق کند و ما را نسبت به تکالیف خودمان آگاه کند. مسئلهٔ آگاهی خیلی مهم است و خیلی اهمیت دارد. انسان باید قبل از عمل، بفهمد و مطالب را در ذهنش مرور بدهد. هر روز چند مرتبه به این مطالب توجه کند و خود را در ارتباط با جریانات خارجی محک بزند و مسائلی را که می‌شنود در جریانِ روابط خودش با افراد مختلف اعمال کند.

مرحوم آقا می‌فرمودند که سلوک این است، نه‌اینکه فقط آمدن و شعر خواندن و دعای جوشن خواندن و توسّل کردن و این مطالب، و بعد هم فردا رفتن به مشاغل و شواغل و بازار و کسب و تمام مطالب شب گذشته را فراموش کردن، نه، این نیست.

اگر شخص بخواهد این‌طور باشد هزار سال بر او بگذرد هیچ راهی برای او نیست، فقط آمده و وقتش را گذرانده، مطالبی شنیده و رفته است. و مهم‌تر اینکه آن دنیا مسئولیتش بیشتر است! می‌گویند: شنیدی، چرا عمل نکردی؟! و ای کاش نمی‌آمد! افراد دیگر نمی‌شنوند؛ افرادی که در خیابان

هستند و برای خودشان می‌روند نمی‌شنوند، توجه نمی‌کنند، ولی آنکه می‌شنود طبعاً مسئولیت او سخت‌تر خواهد بود و آنکه می‌گوید هم مسئولیتش از همه سخت‌تر خواهد بود؛ خدا به داد ما برسد قبل از شما!

إن‌شاءالله که امیدواریم همهٔ ما در تحت توجهات صاحب مقام ولایت، مورد نظر و عنایت او در دنیا و آخرت قرار بگیریم.

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد